

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی
دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دهم، شماره‌ی هیجدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۱
(صص: ۷۳-۹۶)

بررسی تطبیقی عاشقانه‌های احمد شاملو و ناظم حکمت

دکتر حمیدرضا فرضی* - مقصود تقی‌زاده هریس**
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

چکیده

یکی از شاخه‌های ادبیات تطبیقی که به مقایسه و تطبیق آثار ادبی می‌پردازد «ادبیات مقابله‌ای» است. در این شیوه تأثیر ادبیاتی بر ادبیات یا شاعری بر شاعر دیگر در نظر گرفته نمی‌شود و تکیه بر روی نقاط وحدت اندیشه است. ادبیات تطبیقی آمریکایی نیز برخلاف مکتب فرانسه، بر همین شیوه نظر دارد. در این نوشته براساس شیوه «ادبیات مقابله‌ای» به مقایسه تعدادی از «عاشقانه» های احمد شاملو و ناظم حکمت پرداخته شده است. این شاعران بزرگ با در پیش گرفتن سبک و سیاقی خاص و مدرن در عرصه عاشقانه سرایی و پیوند زدن عشق با زندگی و مبارزه و جریان‌ات اجتماعی و امید و تلاش و تحرک، تغزلات زیبایی را خلق کرده‌اند. جنبه عمومی و انسانی یافتن عشق، ذهنیت غنایی تازه، شکایت این دو شاعر از روزگار غریب عشق

*Email: farzi@iaut.ac.ir

**Email: pun.heris@iaut.ac.ir

و نموده‌های خاص عرفان زمینی در عاشقانه‌های آنها، اشعاری زیبا و بی‌بدیل و مدرن در ادبیات غنایی ترکی و فارسی پدید آورده است.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، احمد شاملو، ناظم حکمت، عاشقانه‌ها.

مقدمه

ادبیات تطبیقی اصطلاحی است که برای بار اول ویلمن فرانسوی (Villemain) در سال ۱۸۲۸ میلادی در اروپا به کار برد. سپس سنت بوو (Sainte beue) منتقد فرانسوی در رواج و بسط آن کوشید اما در واقع این ادبیات دارای شیوه و روش مشخصی نبود و نوعی مقایسه میان شاعران کشورهای مختلف بود. بعداً این اصطلاح رفته‌رفته آراسته به اصول و متدهای علمی گشته و در بیشتر کشورهای اروپایی گسترش یافت و بعد از آن به سرزمین‌های دوردست هم رسید (ندا طه، ۱۳۸۷: ۹ و ساجدی، ۱۳۸۷: ۵۵).

در مورد این که ادبیات تطبیقی به چه چیزهایی می‌پردازد و چه مشخصه‌هایی دارد و چه نوع تحقیقی تحت مقوله‌ی آن قرار می‌گیرد، همواره اختلاف رأی وجود داشته و کمابیش هنوز هم وجود دارد. در برخی از مکاتب ادبی مثل مکتب فرانسه شرط اصلی، تأثیر ادبیاتی بر ادبیات دیگر، یا شاعری بر شاعر دیگر، اختلاف زبان و روابط تاریخی میان دو ادبیات مورد مقایسه می‌باشد.

در نظر برخی هم، ادبیات تطبیقی مقایسه ادبیاتی مشخص با ادبیات سایر ملل و همچنین مقایسه یک اثر ادبی در یکی از زبان‌ها با اثری مشابه در زبان و ادبیاتی دیگر است (عبدالسلام کفافی، ۱۳۸۲: ۱۷).

در برخی موارد هم این مقایسه و تطبیق را - بدون در نظر گرفتن تأثیر شاعری بر شاعر دیگر و با تکیه بر نقاط وحدت اندیشه - «ادبیات مقابله‌ای» می‌نامند و آن را در ذیل ادبیات تطبیقی آورده و تکلمه‌ای بر آن می‌دانند. ادبیات تطبیقی آمریکایی نیز بر همین شیوه نظر دارد یعنی با در نظر داشتن اختلاف زبان، در صدد مقایسه‌ی آثار دو شاعر و دو ادبیات مختلف برای

برجسته سازی نقاط اشتراک و اختلاف آن دو شاعر و دو ادبیات می‌باشد. «ادبیات تطبیقی آمریکایی در آمریکا به جنبه‌های گسترده‌تری می‌پردازد. نزد محققان این فن، ادبیات تطبیقی در برگیرنده ی تمام پژوهش های تطبیقی بین ادبیات مختلف یا بین ادبیات و سایر هنرها به طور خاص بوده و بین آنها و دیگر معارف بشری به طور عام انجام می‌پذیرد» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۴).

ادبیات تطبیقی آمریکایی به لحاظی در نقطه مقابل ادبیات تطبیقی فرانسه قرار می‌گیرد. زیرا در ادبیات تطبیقی فرانسه مقصود اصلی، کشف حوزه‌های تأثیر و تأثر است (همان: ۱۹).

پس در ادبیات تطبیقی مقابله‌ای آمریکایی تکیه بر نقاط وحدت اندیشه و دیدگاههای مشترک دو ادبیات یا دو شاعر می‌باشد و نوعی مقایسه این آثار و ادبیات ها است که می‌توان به آن نام «ادبیات مقایسه‌ای» هم داد. این شیوه در نوع خود از پژوهش ها و مطالعات جذاب در حوزه ی ادبیات تطبیقی می‌باشد. کفافی در این مورد نظر خاصی دارد:

«طبق دیدگاه مکتب فرانسه، بررسی هنرهای متشابه در ادبیات مختلف که بین آنها برخورد تاریخی رخ نداده باشد، فایده ی چندانی در بر ندارد. ما در این گرایش با این دیدگاه مخالفیم. چون بررسی هنرهای متشابه در ادبیات مختلف، کاشف گونه‌های جذابی از دانش ها و معارف است و دلیلی نمی‌یابیم که آن را خارج از چارچوب ادبیات تطبیقی به شمار آوریم» (کفافی، ۱۳۸۲: ۱۹)

باز همین نویسنده در کتاب «ادبیات تطبیقی» می‌نویسد: «در ادبیات تطبیقی بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه ی بشری پی برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی، ادیبی و یا شاعری مطرح می‌شود و در نقطه دیگر همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال بروز می‌یابد» (همان: ۸)

ایوشورل (Yves chevrel) نیز تعریفی نزدیک و شبیه به همین دیدگاه در مورد این نوع از ادبیات تطبیقی دارد: «مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری که برخاسته از زمینه‌های فرهنگی متفاوتند» (شورل، ۱۳۸۶: ۲۵)

با این مقدمات نوشته‌ای که در پیش رو خواهیم داشت، می‌تواند به نظریات اخیر نزدیک‌تر و داخل در حوزه‌ی آنها باشد. با این که از حیث تأثیر و تأثر هم می‌توان مواردی پیدا کرد که ناظر بر تأثر شاملو از ناظم حکمت باشد. البته این تأثیر در حوزه «اکوستیک شعر» و وزن درونی بیشتر صادق است (مجبایی، ۱۳۸۱: ۸۸-۸۵)

خود شاملو نیز در یکی از مصاحبه‌هایش به این مسأله اذعان کرده و می‌گوید: «یکی از کسانی که روی شعر من به شدت تأثیر گذاشت، یعنی در یک آن تصحیح مداری انجام داد در یک زاویه ۱۸۰ درجه‌ای، ناظم حکمت است» (همان: ۷۵۱).

اما تأثیر پذیری شاملو از ناظم حکمت در حوزه محتوا و درون مایه‌ی شعری، مسأله‌ای است که نیاز به تحقیقات و مطالعات بیشتر و دقیق‌تری دارد که در این نوشته وارد آن نشده‌ایم. جدای از این تأثیر و تأثر که مجال وسیع‌تری برای پرداختن به آن لازم است، «شاملو» و «ناظم» دارای تجارب زیستی و محیطی مشترکی هستند که موجب آفرینش اشعاری با درون مایه‌های مشابه گشته است.

ناظم حکمت (۱۹۶۳-۱۹۰۲) شاعری است که در ترکیه شروع به آفرینش اشعار و آثار ادبی کرد او روحیه‌ی آزادی خواه و ظلم ستیز و حمایت از نویسندگان و هنرمندانی چون پابلو نرودا، ژان پل سارتر، پابلو پیکاسو، برتولد برشت و ... حکایت از شهرت و محبوبیت جهانی شاعر دارد.

احمد شاملو (۱۳۷۹-۱۳۰۴) نیز قبل از انقلاب در محیطی مشابه محیط زندگی ناظم حکمت به آفرینش و سرودن اشعار خود پرداخت.

سفرهای خارجی و شرکت در کنگره‌های بین‌المللی و آشنایی با نویسندگان مشهوری از جمله «عزیز نسین»، «درک والکوت»، «پدر و شیموزه»، «لونارگودیسون» و «ژوکوندابلی» در روحیه و اشعار شاملو بی‌تأثیر نبوده است.

با سیری در آثار و اشعار این دو شاعر، نمونه‌های بسیاری از اشتراکات فکری و اندیشه‌ای و حتی اشتراک از نظر فرم و سبک را در شعر این دو شاعر می‌توان پیدا کرد. چون هر دوی این

شاعران با افکندن طرحی نو در شعر معاصر سرزمینشان در ردیف تحول آفرینان و تجددطلبان در عرصه ی ادبیات فارسی و ترکی بوده‌اند.

طبیعی است که روحیات خاص و نگاه ژرف و جدید این دو شاعر شعرهای عاشقانه آنها را نیز رنگ و بویی خاص می‌بخشد که قصد ما در این نوشته مقایسه و تطبیق تعدادی از این عاشقانه‌هاست.

سابقه پژوهش

در زمینه ی بررسی تطبیقی عاشقانه‌های شاملو با یکی از شاعران کشورهای دیگر و همچنین عاشقانه‌های ناظم حکمت با یکی از شاعران ایران تا به حال کاری صورت نگرفته است؛ اما «شفق و بهرامی‌پور» عشق را در غزل های سعدی و شکسپیر مقایسه کرده‌اند (شفق و بهرامی‌پور، ۱۳۸۹: ۱۱۸-۹۵).

پژوهش هایی که عاشقانه‌های این دو شاعر را به صورت جداگانه بررسی کرده باشند در مورد ناظم حکمت به زبان فارسی - تا آنجا که ما دسترسی داشتیم - تحقیقی انجام نپذیرفته است، اما در مورد عاشقانه‌های احمد شاملو پژوهش هایی صورت گرفته است از آن جمله، منصوره تبریزی، ویژگی های روانی و جسمانی زن و نقش آنها را در رابطه عاشقانه در اشعار احمد شاملو و خسرو و شیرین نظامی گنجوی بررسی کرده است (تبریزی، ۱۳۸۶: ۱۰۹). همچنین تقی پورنامداریان در کتاب «سفر در مه» در فصل «عاطفه»، محمود فلکی در کتاب «نگاهی در شعر شاملو» در فصل «عشق در شعر شاملو» و پروین سلاجقه در کتاب «امیرزاده کاشی‌ها» در فصل ششم «عاشقانه‌ها» به تبیین عشق در اشعار شاملو پرداخته‌اند. علاوه بر اینها، الهام جم‌زاده در کتاب «آنیما در شعر شاملو» و مهری بهفر در کتاب «عشق در گذرگاههای شب‌زده» درباره عاشقانه‌های شاملو بحث کرده‌اند.

«عاشقانه» های احمد شاملو و ناظم حکمت

قبل از هر چیز باید گفت که عشق با همه تقسیم بندی هایی که در مورد آن صورت گرفته، دو وجه عمده و مشخص خود یعنی؛ عشق آسمانی و زمینی یا عشق حقیقی و عشق مجازی را

کمابیش حفظ کرده است. اما باید در نظر داشته باشیم که در مورد آسمانی و الهی بودن عشق بسیاری از شاعران و غزل سرایان کلاسیک، دلایل مشخص و قاطعی در دست نیست و در بعضی موارد عنوان عشق حقیقی در مورد آنها زیاد صادق نمی‌باشد به جز عشق برخی از شاعران عار که واقعاً سیر و سلوک معنوی و عرفانی داشته‌اند.

با سیری اجمالی در تاریخ ادبیات در می‌یابیم که عشق زمینی و مجازی در برخی موارد زمینه‌ساز انحراف شاعران از مسیر صلاح و غوطه ور شدن آنها در گرداب فساد و غفلت و عیش و نوش بوده است. اگر بخواهیم عشق ناظم حکمت و احمد شاملو را هم در ردیف عشق زمینی و مجازی قرار دهیم، باید توجه داشته باشیم که عشق این دو شاعر بزرگ، در عین زمینی و مجازی بودن متفاوت از عشق‌های مجازی و زمینی بسیاری از شاعران کلاسیک و هم‌عمرشان است.

با توجه به اینکه در طول قرن‌ها عاشقانه سرایی، شاعران مختلف تعاریف و تعبیر مختلفی از عشق ارائه داده‌اند و عشق در اشعار آنان تجلیات گوناگونی داشته است، هر شاعری بنا به استعداد و خلاقیت و تجربه‌های متفاوتی که از عشق داشته، شعر عاشقانه سروده است. اما در عین حال با همه‌ی این حالات و تجارب و استعدادهای متنوعی که در نهاد هر شاعری بوده، عاشقانه‌ها رنگ و بو و مسیری تقریباً مشابه داشته است و گاهی کار تا تکرار گفته‌های دیگر شاعران و دور باطل حول محورهای کلیشه‌ای هم رسیده است.

در دوره‌های معاصر، در نتیجه‌ی تحول و پیشرفت در علم و صنعت و هنر و به تبع آن در ادبیات، ما شاهد تنوع و تجدد در شعر و عاشقانه‌ها هم بوده‌ایم. دید جدیدی که به عشق و روابط بین عاشق و معشوق پیدا شده، موجب به وجود آمدن عاشقانه‌هایی مدرن‌تر و ابتکاری‌تر و متفاوت با قبل شده است. شاعران گوناگونی در این عرصه پدیدار گشته و با لحنی متفاوت و جدید کوشیده‌اند تصاویر جدیدی از عشق در اشعار خود بیافرینند.

اما در میان شاعران معاصر ایران، عاشقانه‌های شاملو به نوشته‌ی دستغیب زیباترین ترانه‌های عشق در شعر نوپارسی است» (دستغیب، ۱۳۷۳: ۶) و در میان شاعران معاصر ترکیه، عاشقانه‌های

ناظم حکمت به دلیل داشتن تصاویر بدیع، بیش تازه، پیوند عشق با مبارزه و حماسه و زندگی و اجتماع و به لحاظ پویایی و تحرک و شور و هیجانی که در آنها به چشم می‌خورد برجستگی خاصی دارند. اشعار عاشقانه‌ی این دو شاعر، به خاطر اندیشه‌ها، روحيات، محیط استبدادی، مبارزه برای آزادی، دوست داشتن انسان‌ها و دفاع از حقوق آنان، نمی‌تواند از ضرباهنگ و طنین مبارزه و حماسه و عشق به انسان و انسانیت و اجتماع جدا باشد.

با توجه به مشابهت‌های زیستی و روحی و روانی احمد شاملو و ناظم حکمت، درون مایه‌های شعری این دو شاعر هم موارد اشتراک زیادی دارد؛ یکی از این موتیف‌ها و درون مایه‌های اصلی که بسامد نسبتاً بالایی در اشعار آنها دارد «عشق» است. عاشقانه‌های شاملو و ناظم حکمت در مورد معشوقشان، اغلب وجه فردی خود را از دست می‌دهند و جنبه‌ای عمومی می‌یابند. این دو دنیای عاشقی خود را نیز عمومیت بخشیده و واجد بعد و معنایی انسانی می‌گردند. معشوق در اشعار عاشقانه شاملو و ناظم حکمت آن موجود خیالی و دست‌نیافتنی و آن برج عاج‌نشین دور از دسترس نیست، بلکه کسی است که در همه حال همدوش و هم‌رکابشان در زندگی و مبارزه و تبعید است؛ «آیدا» و «پیرایه» همسران و معشوقان شاملو و ناظم حکمت نقش بسیار بزرگی در امیدبخشی و رهانیدن آنها از گرداب یأس و تنهایی ایفا کرده‌اند.

درنگ و تأملی در عاشقانه‌های این دو شاعر بزرگ و خصوصیات برجسته آن‌ها و اختلاف و اشتراکشان در عاشقانه سرایی می‌تواند مقدمه تحقیقات جدی بعدی در این موضوع باشد. گرچه نقب زدن به عمق احساسات و انفعالات و دنیای درونی شاعر از روی اشعارش کاری سخت است، اما راهی که می‌توان در بررسی‌های تطبیقی از طریق آن تا حدودی با چارچوب فکری و اندیشه‌ای شاعران آشنا شد، نشانه‌های زبانی و تصویری و واژه‌هایی هستند که محقق را به تحقیق و بررسی دلگرم می‌کنند. ما کوشیده‌ایم به طور اختصار به این موضوع مهم بپردازیم؛ چرا که عاشقانه‌های این دو شاعر بزرگ معاصر سرشار از تصاویر جدید و در برگیرنده‌ی اشعاری برجسته برای مقایسه و تطبیق می‌باشد.

مواردی که در این نوشته آورده‌ایم تنها نمونه‌هایی هستند که نظرگاهها و تفاسیر مشترک و گاه متفاوت شاملو و ناظم حکمت را در این خصوص نشان می‌دهد:

۱- عشق و امید

«اسکات پک» می‌گوید: «با یکی شدن با معشوقمان احساس می‌کنیم می‌توانیم بر همه‌ی موانع غلبه کنیم. می‌پنداریم که نیروی عشق ما باعث خواهد شد نیروهای مخالف در برابرمان سر تعظیم فرود آورد و در تاریکی ناپدید گردد، همه مشکلات از پیش پا برداشته می‌شود و آینده بی‌نقص خواهد بود» (پک، ۱۳۷۲:۱۱۹)

همانند «لئوبوسکالیا» که اعتقاد دارد «عشق همیشه خلاق است، عشق ویران نمی‌کند، این تنها دست مایه امید انسان است» (بوسکالیا، ۱۳۷۸:۱۳۷) اریک فروم نیز می‌گوید: «عشق عبارت است از رغبت جدی به زندگی و پرورش آنچه بدان مهر می‌ورزیم» (فروم، ۱۳۷۰:۳۹).

عشق شاعران ما، شاملو و ناظم حکمت نیز عشقی است سازنده و پویا و حرکت آفرین و امیدبخش و خلاق و مایه‌ی رغبت آنها به زندگی.

عشق شاملو، شور و جنبشی تازه در روح و جان شاعر دمیده و پیوند دهنده‌ی او با زندگی و تحرک و تلاش است نه عشقی غم افزا و کسالت بار و نه رویایی بی‌سر و ته و دل خوش کنکی ناپایدار. عشق در او آنچنان نیرو و انرژی‌ای می‌دمد که از حسیض یأس و ملال و افسردگی به اوج نشاط و هیجان صعود می‌کند و در صدد راه سپردن در مسیر جاودانگی بر می‌آید:

عشق ما دهکده‌ای است که هرگز به خواب نمی‌رود/ نه به شبان و/ نه به روز/ و جنبش و شور حیات/ یک دم در آن فرو نمی‌نشیند/ هنگام آن است که دندان‌های تو را/ در بوسه‌ای طولانی/ چون شیری گرم بنوشم.../ تو باد و شکوفه و میوه‌ای، ای همه فصول من/ بر من چنانچون سالی بگذرد/ تا جاودانگی را آغاز کنم (شاملو، ۱۳۸۹: ۴۹۴-۴۹۳).

عشق در وجود ناظم حکمت نیز نیرویی محرک و روح امید و نشاط و سرزندگی و تلاش است؛ او چنانکه در سایر اشعارش، در عاشقانه‌هایش نیز ناامیدی را می‌نکوهد و معشوق را از آن برحذر می‌دارد. این برحذر داشتن از ناامیدی، چاشنی اشعار او و شعار همیشگی شاعر در قعر ناامیدی‌ها است و معشوق هم مایه دلگرمی او به زیستن، مبارزه و تلاش است درست در مواقعی که دیوارهای سختی‌ها و فشارها تا اوج آسمان‌ها برافراشته است:

غوطه‌ور شدن در چشمانت چون جنگلی غوطه‌ور در نور / و خیس از عرق و خون، گرسنه و خشم‌آگین / با اشتهای صیادی، گوشت تنت را به دندان کشیدن / من در تو ناممکنی‌ها را دوست دارم / اما ناامیدها را / هرگز ... (حکمت، ۱۳۸۵: ۲۱۶-۲۱۴).

معشوق شاملو نقش مؤثری در امیدوار کردن و دمیدن روح زندگی در جان شاعر دارد. «شاملو برای فرار از غربت، تنهایی، یأس، نومی‌دی، احساس شکست- احساسی که آن را متعلق به توده‌ای می‌داند که پاسخ مبارزات رهایی بخش خود را نگرفته است - به عشق پناه می‌آورد» (آزاد، ۱۳۷۸: ۶۷).

جستش را پافرسودم: / به هنگامی که رشته دار من از هم گسست / چنانچون فرمان بخششی فرود آمد / هم در آن هنگام / که زمین را دیگر / به رهایی من امید نبود / و مرا به جز این / امکان انتقامی / که بداندیشانه بی گناه باشم (شاملو، ۱۳۸۹: ۴۷۸).

«عشق عریانی روح شاعر را می‌پوشاند و از اینکه فردا روز دیگری است، نوید می‌دهد. «مهر» او نبرد افزاری می‌شود تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کند. حضور عشق بهشتی است که گریز از جهنم را توجیه می‌کند» (مختاری، ۱۳۷۲: ۳۳۸).

حضورت بهشتی است / که گریز از جهنم را توجیه می‌کند / دریایی که مرا در خود غرق می‌کند / تا از همه گناهان و دروغ / شسته شوم / و سپیده دم با دست هایت بیدار می‌شود (شاملو، ۱۳۸۹: ۴۹۸). معشوق برای ناظم نیز وسیله‌ی تن‌آسانی و عیش و بی‌خبری نیست. وی معشوق خویش را در نقش یک محبوب هیجده ساله، مادر، همسر، رفیق، هم‌رزم، اندرزگو و سپر بلا می‌بیند و این یعنی همان عشق خلاق و سازنده و پویا و گره‌خورده با زندگی و امید:

تو محبوب هجده ساله منی / گوزنی با چشمان درشت، مچ‌هایی باریک و ظریف / تو مادر منی شصت ساله‌ای / تو رفیق منی بدون جنسیت و سن و سال / آن که در مبارزه زندگی همراه من جنگیده / آن که بهترین اندرزها را به من داده / و در لحظات خطر بال‌هایش را بر من گسترده (حکمت، ۹۸:۱۳۸۳).

شاملو با عشق است که از بیابان‌های بی‌آب نومیدی و شکست و سرخوردگی خود را به شهر امید و حیات رسانده به ادامه‌ی مبارزه و زندگی دلگرمی پیدا می‌کند؛ چنانکه پورنامداریان می‌گوید: «و این عشق است که در تاریکترین لحظات به کمک او می‌شتابد و او را از درشتناکترین بیابان‌های یأس و عطش به واحه‌ی آب و دل‌بستگی می‌رساند و ماندن و زندگی کردن را در او شور و شوقی دوباره می‌آفریند» (پورنامداریان، ۱۳۸۱:۱۲۵).

آفتاب را در فراسوهای افق پنداشته بودم / به جز عزیمت نابهنگام گزیری نبود / چنین انگاشته بودم / آیدا فسخ عزیمت جاودانه بود (شاملو، ۱۳۸۹:۴۵۴).

عشق برای ناظم نیز مایه‌ی امید و زندگی و مبارزه و تلاش است و او با تکیه بر نیروی خارق‌العاده‌ی آن، سخت‌ترین لحظات را در کنج زندان به لحظاتی خوش و امیدآفرین تبدیل می‌کند، اما او قدمی فراتر نهاده و در امیدواری هم ساکن نمی‌شود و می‌خواهد این روح امید و تحرک را در جان دیگر انسان‌ها جاری سازد:

اندیشیدن به تو زیباست / و امیدبخش / چون گوش سپردن به زیباترین صدا در دنیا / زمانی که زیباترین ترانه‌ها را می‌خواند / اما امید برایم بس نیست / دیگر نمی‌خواهم گوش دهم / می‌خواهم خود نغمه سر دهم ... (حکمت، ۱۳۸۷:۶۰).

۲- عشق و پیوند با معشوق

اریک فروم درباره نیروی پیوند عشق می‌نویسد: «عشق نیرویی است که موانع بین انسان‌ها را می‌شکند و آدمیان را با یکدیگر پیوند می‌دهد، عشق انسان را بر احساس انزوا و جدایی چیره می‌سازد؛ با وجود این بدو امکان می‌دهد که خودش باشد و همسازی شخصیت خود را حفظ کند. در عشق تضادی جالب روی می‌دهد عاشق و معشوق یکی می‌شوند و در عین حال از هم

جدا می‌مانند» (فروم، ۱۳۷۰: ۳۲-۳۱) «زیرا در این گرایش، عشق بر وجود تجزیه ناپذیر انسان مبتنی است. نه میان جسم و ذهن او فاصله هست. نه میان دو انسان که به وحدت عاشقانه می‌گریند هیچ مانع و فاصله‌ای پذیرفتنی است» (مختاری، ۱۳۷۸: ۲۴).

این تعریف و تفسیر از عشق و نیروی پیوند آن، کاملاً در مورد شاملو و ناظم حکمت صادق است و می‌توانیم این دو را مصداق این تعریف بدانیم و به طور کلی در شعر عاشقانه معاصر «رابطه‌ای آغاز می‌شود که او جش یگانگی و اتحاد دو فردیت آزاد و مستقل است» (همان: ۹۱).

این یگانگی و اتحاد و پیوند با معشوق در شعر شاملو از برجستگی خاصی برخوردار است «عشق در شعر شاملو از سطح روابط بیولوژیک یک عاشق و معشوق به سطوح بالاتری می‌رسد. عاشق و معشوق در یکدیگر محو می‌شوند و به اتحاد می‌رسند، اتحادی که موجب کمال آدمی است، بدون اینکه یکی غالب باشد و دیگری مغلوب، یکی قهار باشد و دیگری مقهور. انگار یکی، بی دیگری ناقص است» (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۲۰).

شاملو و معشوقش یکی شده‌اند تا مثل دهانی زیباترین سرود زندگی را سر دهند و دیده‌ای شده‌اند تا دنیا را زیباتر از قبل ببینند:

من و تو یکی دهانیم / که با همه آوازش / به زیباترین سرودی خواناست / من و تو یکی دیدگانیم / که دنیا را هر دم / در منظر خویش / تازه تر می‌سازد / دستی / که خطی گستاخ به باطل می‌کشد / من و تو یکی شوریم / از هر شعله‌ای برتر / که هیچ‌گاه شکست را بر ما چیرگی نیست / چرا که از عشق / رویینه تنیم / و پرستویی که در سر پناه ما آشیان کرده است / با آمد شدنی شتابناک / خانه را / از خدایی گمشده / لبریز می‌کند (شاملو، ۱۳۸۹: ۴۵۸-۴۵۹).

«معشوق در عاشقانه‌های شاملو، همراه و همسفر و همخون شاعر است. انسانی است در کنار او و همراه و همدل و همدیدگان او. تغزل‌های شاملو نشان یقین و اطمینان شاعر است به عشق دو سویه خود و معشوق به عشق دو نیمه یک روح» (بهر، ۱۳۸۱: ۵۸). به گونه‌ای که نگاه کردن شاعر و نفس کشیدن او در وجود معشوق است و ادامه زندگی‌ش مدیون اوست:

من در تو نگاه می‌کنم در تو نفس می‌کشم / و زندگی / مرا تکرار می‌کند / به سان بهار / که آسمان را و علف را / و پاکی آسمان / در رگ من ادامه می‌یابد (شاملو، ۱۳۸۹: ۳۸۰).

این یگانگی و اتحاد و پیوند با معشوق در شعر ناظم نیز به شکل برجسته‌ای دیده می‌شود، پیوند ناظم با معشوق گرچه از پشت میله‌های زندان و در کنج سیاه چال هاست، ولی با این حال او چنان اتحاد و یگانگی و همرازی و همدلی با معشوق خود دارد که گویی همیشه روبروی و در برابر دیدگان اوست و این از عشقی واقعی و زنده و پایدار نشأت می‌گیرد. او در این دوری و جدایی، همه وقت یاد معشوق و حضور روحانی او را در درون خود حس می‌کند و می‌بیند. این عشق به او نیرو می‌دهد تا بار آلام و دردها و زندان‌ها و تبعیدها را راحت‌تر کشیده و به فردهایی روشن امیدوارتر باشد. عاشقانه‌های ناظم چنان سرشار از یگانگی و صمیمیت و در هم تنیدگی با معشوق و چنان لبریز از ایثار، فداکاری، محبت خالص و عشق گرم و زنده است که گاهی عاشق از معشوق باز شناخته نمی‌شود و این پیوند روحی و رابطه‌ی گرم و صمیمانه موجب می‌گردد که آن‌ها با سرنوشتی یکتا با هم زندگی کرده و بار مشکلات و درد و رنج روزگار را با هم بکشند؛ به گونه‌ای که سنگینی بار یکی را آن دیگری نیز بر دوش خود احساس کند. ناظم در شعری که از زبان همسرش با عنوان «نامه از همسرم» سروده می‌گوید:

می‌خواهم پیش از تو بمیرم / آیا آن که بعد می‌میرد / آن را که پیش مرده / خواهد یافت؟ /
می‌خواهم بسوزاندم / خاکسترم را در ظرفی بریزند / بر تاقچه اتاق تو. / ظرف را / از شیشه‌ای شفاف کن / تا درونم را ببینی / می‌بینی فداکاریم را؟ / از خاک شدن دست می‌کشم / از گل شدن دست می‌کشم / تا کنار تو باشم. / خاکستر می‌شوم / تا با تو زندگی کنم / آن گاه وقتی تو هم مردی / می‌توانی درون شیشه ببیی / تا آنجا با هم زندگی کنیم / خاکستر تو خاکستر من. / تا اینکه عروسی حواس پرت / یا نوه‌ای بازیگوش / بیرونمان بیندازد. / اما دیگر / چنان در هم شده‌ایم / که حتی اگر ذره‌ای از ما بردارند / اتم به اتم پیش هم نشسته‌ایم / با هم روی زمین پخش می‌شویم. / روزی اگر گلی وحشی / نمی‌برگیرد / و سر بیرون زند / حتماً دو شکوفه خواهد داشت /

یکی تو / یکی من (حکمت، ۱۳۸۷: ۷۳-۷۲).

ناظم به همراه معشوقش و در پیوند با او یک دنیا هستند و جدایی از او، جدایی از یک نیمه دنیاست:

امروز نیز / بی تو، یعنی درست بی نیمه دنیا سپری شد امروز نیز (حکمت، ۱۳۸۳: ۱۶۴).

ناظم به گونه‌ای با معشوق خودش پیوند و یگانگی دارد که حتی در خواب نیز معشوق در کنار او و در دیدگان اوست (حکمت، ۱۳۸۷: ۶۵).

گاهی پیوند با معشوق موجب دوری شاملو از هیاهوی خلق می‌شود و او با اعتماد و سعادت در خانه آرام و پر از اشتیاق صداقت معشوق، ترانه سرای عشقش می‌شود و صله بوسه از معشوق می‌ستاند و به این راضی می‌شود که تنها نشانه زندگی شان زباله‌ای باشد که به کوچه می‌افکنند. چون آنچنان از بی‌تفاوتی و غفلت خلق رنجیده خاطر می‌شود که سرنوشتشان را به خودشان وا می‌نهد و به خلوتی با معشوق بسنده می‌کند:

خانه‌ای آرام و / انتظار پر اشتیاق تو تا نخستین خواننده هر سرود تو باشی / خانه‌ای که در آن / سعادت / پاداش اعتماد است / و چشمه‌ها و نسیم / در آن می‌رویند. / بگذار از ما / نشانه زندگی / هم زباله‌های بادکه به کوچه می‌افکنیم / تا از گزند اهرمان کتاب خوار / که مادر بزرگان نرینه نمای خویش‌اند - امانمان باد. / تو را و مرا / بی من و تو / بن بست خلوتی بس / که حکایت من و آنان غم نامه دردی مکرر است / که چون با خون خویش پروردمشان / بازی چه کنند / گر از نوشیدن خون منشان / گزیر نیست؟ (شاملو، ۱۳۸۹: ۴۶۹-۴۶۸).

مختاری درباره این گونه برخورد شاملو با اجتماع و انسان‌های آن می‌نویسد:

«به هر حال فاصله‌گیری از شهر و جهان و دوران و انسان و دیگران و ... دم به دم تندتر و کین توزانه‌تر می‌گردد؛ به گونه‌ای که از دل آن تعارضی پیدا می‌شود که حتی جای ستیز با دشمن را نیز می‌گیرد» (مختاری، ۱۳۷۲: ۳۴۷).

اما ناظم برخلاف شاملو هیچ‌وقت دغدغه انسان‌ها و حوادث و رویدادهای عصر و زمان را فراموش نمی‌کند و خود را از خلق کنار نمی‌کشد. این دغدغه و این همه اندیشی و تعهد و

رسالت هنری در جای جای اشعارش به صورت‌های گوناگون خود را نشان می‌دهد و به نحوی زیبا در عاشقانه‌هایش:

ما یک نیمه سیبیم / دنیای بزرگ نیم دیگر / ما یک نیمه سیبیم / خلقمان نیم دیگر / ما یک نیمه سیبیم / نیم دیگر من / ما دو تا ... (حکمت، ۱۳۸۷: ۴۹).

۳- عشق و انسان

«اریک فروم» می‌نویسد: «عشق به دیگری به ناچار متضمّن عشق به انسانیت است» (فروم، ۱۳۷۰: ۸۴). «بوسکالیا» نیز می‌گوید: «عشق به بشریت ثمره رشد عشق به یک فرد است، از یک آدم به همه آدمیان» (بوسکالیا، ۱۳۸۴: ۱۶۳).

چنین عشقی که «فروم» و «بوسکالیا» از آن صحبت کرده‌اند در عاشقانه‌های شاملو تجلّی یافته است «عاشقانه‌های شاملو تجلیلی دیگر گونه از انسان هستند و به نوعی پاسداشت حرمت و عظمت آدمی به حساب می‌آیند» (باقی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۳۰۶). شاملو دنیای عاشقی خود را عمومیت می‌بخشد و به آن بعد و معنای انسانی می‌دهد، توجه به انسان به معنای واقعی آن، دوست داشتن معشوق با هویت انسانی و با تمام آمال و آرزوها و صفات انسانی‌اش، از یاد نبردن ارزش و حرمت انسان و عشق به او به هر صورت و به هر عنوان، چیزی است که در شعر عاشقانه‌ی شاملو آن را به عیان می‌بینیم. شاملو در عاشقانه‌هایش و در سخن گفتن از عشق و دوست داشتن، خود را در معشوق و در ایستگاه عشق فردی متوقف نمی‌سازد. عشق او، عشق به «انسان بما هو انسان» است. بدین سبب در هیچ جای اشعارش از این توجه و تعهد و الزام به حرمت بشر دست برنمی‌دارد. چون این گونه اشعار از ذهنیت غنایی سرچشمه می‌گیرد و ماهیتی فراگیرتر از «عاشقانه» به معنای معمول و مرسوم دارد این گونه شعر با تمام فرهنگ بشری مرتبط است و عشق فردی را به پیوندی جهانی اعتلا می‌دهد (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۸۶-۱۸۵).

«شاملو نه از درد هجر و فراق و سنگدلی معشوق، که از درد و دردمندی انسانی که اوست و انسانی که دوست می‌دارد و می‌خواهد و آرمانی که باور دارد شعر می‌سراید ... (به‌فهر، ۱۳۸۱: ۴۵).

آن سوی ستاره، من انسانی می‌خواهم: / انسانی که مرا بگزیند / انسانی که من او را بگزینم / انسانی که به دست‌های من نگاه کند / انسانی که به دست‌هایش نگاه کنم / انسانی در کنار من / تا به دست‌های انسان‌ها نگاه کنیم / انسانی در کنارم، آینه‌ای در کنارم / تا در او بخندم، تا در او بگریم ... (شاملو، ۱۳۸۹: ۲۳۰).

«شاملو که همواره لیریسیم و سیاست را در روایی‌ترین لحظات عاشقانه‌اش نیز عجین داشته است واگویی‌ای از درد و حزن انسانی در جامعه و جهانش را «عاشقانه» نام می‌دهد» (مختاری، ۱۳۷۸: ۱۸۹).

«ای یار، نگاه تو سپیده دمی دیگر است / تابان‌تر از سپیده دمی که در رویای من بود / سپیده دمی که با مرثیه یاران من / در خون بخشکید / و در ظلمات حقیقت فرو شد. / زمین خدا هموار است و / عشق / بی‌فراز و نشیب / چرا که جهنم موعود / آغاز گشته است / نخستین بوسه‌های ما بگذار / یاد بود آن بوسه‌ها باد / که یاران / با دهان سرخ زخم‌های خویش / بر زمین ناسپاس نهادند (شاملو، ۱۳۸۹: ۵۳۰-۵۲۹).

ناظم حکمت نیز معشوق را نه برای خلوت‌گزینی، که برای زندگی و مبارزه و برای همدل و همراز بودن در لحظات سخت می‌خواهد. شاعر از تجلی معشوق در ذهن و روان خویش، جانی دیگر گرفته و به تلاش و مبارزه خود برای آزادی انسان از چنگ بیداد ادامه می‌دهد. «دوست دارم» ناظم به خاطر همین جلوه‌ی انسانی معشوق برای او در همه لحظات زندگی و در شرایط سخت و بحرانی است که معنا پیدا می‌کند:

میان آدمیانم و آدمیان را دوست می‌دارم / عمل را دوست می‌دارم / اندیشه را دوست می‌دارم / نبردم را دوست می‌دارم / در نبرد من موجودی انسانی‌ای تو / تو را دوست می‌دارم (شاملو، ۱۳۸۶: ۳۰۲).

در عاشقانه‌های ناظم، عشق به معشوق و عشق به انسان هماهنگ و در کنار همند و همواره عشق فردی در نهایت به عشق انسانی منجر می‌شود و باعث می‌شود مثلث شاعر، معشوق و اجتماع شکل بگیرد:

پانزده سال حبس در پشت سرم / هفده سال پیش‌رویم / پرچی در سرم به اهتزاز درآمده / چون خون سرخ / زنی را دوست می‌دارم / چون شیر سفید / ترانه‌ای می‌خوانم / به تمامی نهال امید / در ترانه‌ام، مبارزه و اندوه و شادی مردانم / و در دستم، دست همسری که لمس نمی‌کند دستم (حکمت، ۱۳۸۳: ۱۰۴).

این شاعران بزرگ و انسان مدار در هر شرایطی وظیفه‌ی خود را به عنوان یک انسان و هنرمند متعهد واقعی، به درستی انجام داده و برای حرمت بشر و ساختن جهانی نو آیین و پاک و زندگی‌ای در خور شأن انسان با شعر و قلم خویش مبارزه‌ها کردند و خرسند از این بودند که حتی عشق ورزیدن و عاشقانه سرودن هم آنها را از این وظیفه خطیر (رعایت انسان و عشق) باز نداشته است.

چنانکه شاملو می‌سراید:

پیمانها به چهل رسید و از آن بر گذشت / افسانه‌های سرگردانیت / ای قلب در به در / به پایان خویش نزدیک می‌شود / با این همه از یاد مبر / که ما - من و تو - / انسان را / رعایت کرده‌ایم / (خود اگر / شاهکار خدا بود / یا نبود) / و عشق را / رعایت کرده‌ایم (شاملو، ۱۳۸۹: ۶۰۳-۶۰۵).

و ناظم حکمت چنین می‌سراید:

همسرم / زندگی‌ام / پیرایه‌ام / به مرگ می‌اندیشم / رگ‌های قلبم بیشتر می‌گیرد /... / به عمری که می‌گذرد / غمگینم / آرامم / و سرفراز / هر کدام که پیش تر بمیریم / به هر گونه‌ای / در هر کجا / تو و من / می‌توانیم بگوییم / که همدیگر را دوست داشتیم / و برای زیباترین هدف انسانی جنگیدیم / می‌توانیم بگوییم / «ما زیستیم» (حکمت، ۱۳۸۷: ۲۷).

۴- عشق و عرفان

عرفانی که در اینجا مطرح می‌شود عرفانی نیست که قرن‌ها عارفان بزرگ مبلّغ آن بوده و خود در وادی پر پیچ و خم آن به سیر و سلوک مشغول بوده‌اند؛ بلکه حال و هوایی است مشابه حالات عرفانی، اما در قلمرو عشق زمینی.

با اینکه «مناسبات عاشق و معشوق در شعر معاصر، مناسباتی زمینی است اما در بعضی از عاشقانه‌های شاملو، در عین اینکه مبنایی زمینی دارد، در بسیاری از توصیف‌ها، از سطح زمینی فراتر می‌رود و چهره‌ای آسمانی می‌یابد» (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۴۳۴).

شاملو گاهی چنان روح و جان خود را به امواج سحرآمیز و رویایی عشق می‌سپارد و چنان در مه جادویی آن گم می‌شود که دیگر جز معشوق چیزی نمی‌بیند و هر کجا که نظر می‌کند همه معشوق است. شاعر به نوعی عرفان زمینی نزدیک می‌شود تا جایی که گزیری از معشوق نمی‌بیند.

«سعادت در قلمرو عشق برای «آیدا» و شاملو تعریف می‌شود، همه چیز در پیرامون شاعر به هیأت «آیدا» در می‌آید و آن چه شاعر عاشق می‌سراید، بیانی اهورایی است از سیر و سلوک رشک انگیزی در وادی عشق» (جم‌زاده، ۱۳۸۷: ۶۱).

بر چهره زندگانی من / که بر آن / هر شیار / از اندوهی جانکاه حکایتی می‌کند / آیدا / لبخند آمرزشی است / نخست / دیر زمانی در او نگریستم / چندان که چون نظر از وی بازگرفتم / در پیرامون من / همه چیزی / به هیأت او درآمد بود / آنگاه دانستم که مرا دیگر / از او گزیر نیست (شاملو، ۱۳۸۹: ۵۱۳).

و در جایی دیگر غیر از عشق خود، همه چیز این جهان را جنون‌آسا می‌داند؛ البته جهان کسانی که بویی از عشق نبرده و از صافی آن نگذشته‌اند:

جز عشق جنون‌آسا / همه چیز این جهان شما جنون‌آساست / جز عشق / به زنی / که من دوست می‌دارم (همان: ۳۵۳).

در شعر شاملو، گاهی معشوق به معبودی تبدیل می‌شود که نمونه‌ی آن در مناسبات عاشق و معشوق در شعر معاصر کمتر یافت می‌شود؛ عاشق (عابد) از وجود هزار معبد در یک شهر شکایت دارد و از معشوق می‌خواهد که به معبدی تبدیل شود تا او در همه روزگاران به سوی آن نماز برد (سلاجقه، ۱۳۸۷: ۴۶۵).

شگفتا/ که نبودیم/ عشق ما/ در ما/ حضورمان داد/ پیوندیم اکنون/ آشنا/ چون خنده با لب و اشک با چشم/ واقعه نخستین دم ماضی./ غریبیم و غوغا/ اکنون/ نه کلامی به مثابه‌ی مصداقی/ که صوتی به نشانه‌ی رازی/ هزار معبد به یکی شهر .../ بشنو/ گو یکی باشد معبد به همه‌دهر/ تا من آن‌جا برم نماز/ که تو باشی (شاملو، ۱۳۸۹: ۱۰۳۶).

اما ناظم حکمت را خیلی کمتر در چنین حالاتی می‌یابیم؛ او همواره معشوق را با سایر انسان‌ها همراه می‌کند و عشق به سایر انسان‌ها اجازه نمی‌دهد فقط به معشوق بیندیشد و از او بتی بسازد و در رویاهای او سیر کند. با این وجود در شعری با عنوان «کتابی می‌خوانم» می‌توانیم حال و هوای عرفانی مشاهده کنیم که شاعر در هر چه می‌نگرد معشوق را می‌بیند و معشوق پیوسته در نظر او مجسم است و حاضر:

کتابی می‌خوانم/ تو در آنی/ ترانه‌ای می‌شنوم/ تو در آنی/ نان می‌خورم/ در برابرم تویی/ کار می‌کنم/ می‌نشینم و چشم در من می‌دوزی/ ای همیشه حاضر من/ با همدیگر سخن نمی‌گوییم/ صدای همدیگر را نمی‌شنویم/ ای بیوه هشت ساله من ... (حکمت، ۱۳۸۷: ۶۲).

در سایر موارد، ناظم اغلب نظری به دنیای بیرون و حوادث آن و رویدادهای زندگی دارد. وی آنچه را که طبق مقتضیات و اوضاع و احوال روزگار و درون پرشور خود می‌بیند و درک می‌کند، با معشوق در میان می‌گذارد و در ضمن اشاره به فلاکت‌ها و بدبختی‌های زندگی خویش و مردم میهنش و دیگر انسان‌ها، در اکثر موارد نوید روزگاری بهتر و زیباتر و آینده‌ای روشن‌تر را می‌دهد. او سرنوشت خود را تنیده با سرنوشت دنیا می‌داند و به هیچ وجه خود و معشوق را جدا از مردم دنیا و زندگی عمومی و دغدغه‌های آن نمی‌داند:

پسرمان مریض است/ پدر در زندان/ سرت به دستانت سنگینی می‌کند/ سرنوشت ما سرنوشت دنیاست ... /روزهای بهتری خواهند داشت این مردم/ پسرمان بهتر خواهد شد/ پدرش از زندان بیرون خواهد آمد/ چشمان طلایی تو لبخند خواهد زد/ سرنوشت ما سرنوشت دنیاست ... (همان: ۵۹).

لعت بر شانس، زمستان سختی فرا رسیده ... / تو و استانبول عزیزم چگونه‌اید شما/ زغال دارید؟/ هیزم می‌توانید بخرید؟/ درزها را با روزنامه پوشان/ زودتر به بستر برو/ شاید در خانه چیزهایی برای فروش نداری دیگر/ سرما و شکمی نیم گرسنه/ اینجا ما از اکثریت هستیم/ از دنیا، از کشورمان، از شهرمان ... (همان: ۳۸).

۵- عشق و روزگار غریب

عشق و دوست داشتن اگر منشأ حرکت و مبارزه و تعهد در برابر سرنوشت انسان و جهان و سبب نزدیکی انسان‌ها به همدیگر و نفرت از بیداد و سنگدلی و ارتجاع باشد، به مذاق هوا داران آیین دشمنی و کینه و بدخواهی و حامیان تاریکی خوش نخواهد آمد. دشمنان عشق و محبت هرگز این گونه عشق و عاشقان راستین انسان را بر نخواهند تابید. چون در دیاری که دوستی و عشق و مهر و محبت حکمفرما باشد، جایی برای دشمنی و استبداد و ظلمت و کینه نمی‌ماند.

شاملو نیز از آن عاشقان راستین است که همواره از بیگانگان به عشق و هتاکان حرمت آن و سنگدلان کور باطن نالیده است. آنانی که دشمنان انسان و آرمان‌های آزادی خواهانه او هستند، جلادانی که بر آتش سوسن و یاس، قناریان ترانه‌خوان و معصوم را به سیخ می‌کشند، قصابانی که با ساطور سبعیت‌شان تبسم‌ها را بر لب‌ها جرّاحی می‌کنند، شاعر در چنین شرایطی فریاد نهان ساختن عشق و نور و خدا در پستوی خانه را سر می‌دهد و از محیط سرد و خاموش و عاری از مهر و محبت و دوستی می‌نالند:

دهانت را می‌بویند/ مبادا گفته باشی دوستت می‌دارم/ دلت را می‌بویند/ روزگار غریبی است نازنین./ و عشق را/ کنار دیرک راه بند/ تازیانه می‌زند/ عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد./

آنک قصابانند/ بر گذرگاهها مستقر/ با کنده و ساتوری خون آلود/ روزگار غریبی است نازنین./ و تبسم‌ها را بر لبها جراحی می‌کنند/ و ترانه را بر دهان/ شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد./ کباب قناری/ بر آتش سوسن و یاس/ روزگار غریبی است نازنین./ ابلیس پیروز مست/ سور عزای ما را بر سفره نشسته است/ خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد (شاملو، ۱۳۸۹: ۸۲۵-۸۲۴).

ناظم حکمت نیز، خفقان و تاریکی حاکم بر محیط و جامعه خویش و ممنوعیت زندگی، عشق و تفکر و اندیشه آزادانه را به تصویر می‌کشد، آن هم در زندان و دور از معشوق و خانواده. فریاد او از محیطی است که زیستن انسان گونه و عشق و برادری و دوستی و البته انسان‌های آزاده و عاشقی چون ناظم حکمت را بر نمی‌تابد و از مستبدانی است که از رواج و سیطره‌ی آمال و آرزوهای پاک انسانی و جریان سیال عشق در دل انسان‌ها و پا گرفتن نور و روشنی در عمق تاریکی‌های جهل و غفلت بیمناک هستند. آن شب اندیشان و تاریکی پرستان، مارک ممنوعیت به هر چه پاکی و شور و شوق و عشق و آزادی است می‌زنند:

من در دنیای ممنوع زندگی می‌کنم/ بوییدن گونه‌ی دلبندم/ ممنوع/ ناهار با فرزندان سر یک سفره/ ممنوع/ هم کلامی با مادر و برادر/ بی‌نگهبان و دیواره‌ی سیمی/ ممنوع/ بستن نامه‌ای که نوشته‌ای/ یا نامه‌ی سر بسته تحویل گرفتن/ ممنوع/ خاموش کردن چراغ، آنگاه که پلک‌هایت به هم می‌آیند/ ممنوع/ بازی تخته نرد/ ممنوع/ اما چیزهای ممنوع هم هست/ که می‌توانی گوشه‌ی قلبت پنهان کنی/ عشق، اندیشه، دریافتن (حکمت، ۱۳۸۷: ۷۷-۷۶).

ولی ناظم حکمت، با وجود اینکه شرایط زندگی و محیط و جامعه‌اش سخت‌تر و تاریک‌تر است سر نا امید شدن و سر خوردگی و شکست ندارد و با اراده و همت والای خویش در صدد مقابله و سینه سپر کردن در مقابل این شرایط بحران‌زا برمی‌آید:

اما من/ هنوز عاشقم، می‌اندیشم، می‌فهمم/ خشم در مانده‌ام هنوز وجودم را می‌خورد/ و از سر صبح درد کبیدی که با من بود/ هنوز ادامه دارد ... (همان: ۷۸).

نتیجه

در نحوه نگاه احمد شاملو و ناظم حکمت - مخصوصاً در عاشقانه‌ها - مشابهت‌های زیادی وجود دارد. این مشابهت‌ها در قالب ادبیات تطبیقی (مقابله‌ای، مقایسه‌ای، تطبیقی از نوع آمریکایی و ...) و حتی از لحاظ تأثیر و تأثر قابل مطالعه و پژوهش است.

اشعار آن‌ها علاوه بر تشبیهات محتوایی و درون مایه‌ای، نمایانگر وضعیت اجتماعی و محیطی سرزمینشان است. عشق در اشعار ناظم و شاملو متفاوت‌تر از عشق‌های زمینی و مجازی است و منشأ امید و تلاش و شور و تحرک و پویایی و به تبع آن، عاشقانه‌هایشان نیز در نوع خود نمونه‌هایی مدرن و عالی و مخصوص و ممتاز در ساخت اشعار تغزلی ترکی و فارسی است.

معشوق ناظم و شاملو آن موجود خیالی و دور از دسترس نیست بلکه همراه و همگام و هم‌رمز آنها در مبارزه‌ی زندگی و حتی مبارزات سیاسی و عاملی برای نیرو دادن به این شاعران و نجات دهنده‌ی آنها از غرقاب یأس و ملال و سکون است.

پیوند این شاعران با معشوق موجب دوری آنها از دغدغه‌های اجتماع و اوضاع و احوال جامعه و جهان نیست. گرچه در مواقعی غفلت خلق و بی‌تفاوتی آنها، شاملو را به کنج عزلت با معشوق می‌کشاند ولی روی هم رفته هر دو شاعر، هم‌اره با اجتماع و مردم و تحولات جامعه خویش همراه بوده‌اند.

بر اثر ذهنیت غنایی تازه شاملو و ناظم، دنیای عاشقانه‌شان عمومیت یافته و بُعد و معنای اجتماعی و انسانی پذیرفته است، به گونه‌ای که مثلث «شاعر، معشوق و اجتماع» در غالب اشعار عاشقانه آنها جلوه‌گر است.

حالات و عوالم عرفانی به معنای مرسوم آن در عاشقانه‌های آنان - به جزء موارد خیلی نادر - به چشم نمی‌خورد. فقط برخی مواقع حالاتی شبیه حالات عرفانی، آن هم در قلمرو عشق زمینی در اشعار عاشقانه ناظم و شاملو نمود دارد.

هر دو شاعر از روزگار غریب خود و انسان‌های بیگانه با عشق و دوستی نالیده‌اند. انسان‌هایی که مُهر ممنوعیت بر عشق و محبت و انسانیت می‌زنند. بررسی و تطبیق نقاط اشتراک و اختلاف این دو شاعر در حوزه اندیشه و افکار و درون مایه شعری در نوع خود می‌تواند از جذابترین و جالب‌ترین تحقیقات در حوزه‌ی ادبیات تطبیقی باشد.

Archive of SID

منابع

- ۱- آزاد، پیمان (۱۳۷۸) در حسرت پرواز. چاپ دوم. تهران: نشر پیکان.
- ۲- باقی‌نژاد، عباس (۱۳۸۶) انسان گرایی در شعر شاملو. چاپ اول. ارومیه: دانشگاه آزاد اسلامی واحد ارومیه.
- ۳- بوسکالیا، لئو (۱۳۸۴) زندگی، عشق و دیگر هیچ. ترجمه مهدی قراچه‌داغی و زهره فتوحی. چاپ بیستم. تهران: دایره.
- ۴- بهفر، مه‌ری (۱۳۸۱) عشق در گذرگاههای شب زده. چاپ اول. تهران: هیرمند.
- ۵- پک، اسکات (۱۳۷۲) هنر عاشقی. ترجمه زهرا ادهمی. تهران: روشنگران.
- ۶- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱) سفر در مه. چاپ دوم. تهران: نگاه.
- ۷- تبریزی، منصوره (۱۳۸۶) ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و خسرو و شیرین نظامی. زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان). شماره ۲ (پیاپی ۱۸). مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران: صص ۱۲۸-۱۰۹.
- ۸- جم‌زاده، الهام (۱۳۸۷) آنیما در شعر شاملو. چاپ اول. تهران: شهر خورشید.
- ۹- حکمت، ناظم (۱۳۸۳) تاریکی صبح. ترجمه زرین تاج پناهی نیک. چاپ اول. تهران: دنیای نو.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۵) صدای شاعر. ترجمه زرین تاج پناهی نیک. چاپ اول. تهران: دنیای نو.
- ۱۱- _____ (۱۳۸۷) تو را دوست دارم چون نان و نمک. ترجمه احمد پوری. چاپ دهم. تهران: چشمه.
- ۱۲- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۷۳) نقد آثار احمد شاملو. چاپ پنجم. تهران: آروین.
- ۱۳- زرقانی، سید مهدی (۱۳۸۷) چشم انداز شعر معاصر ایران. چاپ سوم. تهران: ثالث.
- ۱۴- ساجدی، طهمورث (۱۳۸۷) از ادبیات تطبیقی تا نقد ادبی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- سلاجقه، پروین (۱۳۸۷) امیرزاده کاشی‌ها. چاپ دوم. تهران: مروارید.

- ۱۶- شاملو، احمد (۱۳۸۶) **مجموعه آثار**. دفتر دوم: همچون کوجه‌ای بی انتها (گزینه‌ای از شاعران بزرگ جهان). چاپ نهم. تهران: نگاه.
- ۱۷- _____ (۱۳۸۹) **مجموعه آثار**. دفتر یکم: شعرها. چاپ نهم. تهران: نگاه.
- ۱۸- شفق، اسماعیل و بهرامی‌پور، نوشین (۱۳۸۹) **مقایسه عشق در غزل‌های سعدی و شکسپیر**. پژوهشنامه ادب غنایی. سال ۸، شماره ۱۴. دانشگاه سیستان و بلوچستان: صص ۱۱۸-۹۵.
- ۱۹- شورل، ایو (۱۳۸۶) **ادبیات تطبیقی**. ترجمه طهمورث ساجدی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- ۲۰- عبدالسلام کفافی (۱۳۸۲) **ادبیات تطبیقی**. ترجمه سیدحسین سیدی. چاپ اول. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۱- فروم، اریک (۱۳۷۰) **هنر عشق ورزیدن**. ترجمه پوری سلطانی. چاپ چهاردهم. تهران: مروارید.
- ۲۲- فلکی، محمود (۱۳۸۰) **نگاهی به شعر شاملو**. چاپ اول. تهران: مروارید.
- ۲۳- مجابی، جواد (۱۳۸۱) **شناختنامه احمد شاملو**. چاپ سوم. تهران: قطره.
- ۲۴- مختاری، محمد (۱۳۷۲) **انسان در شعر معاصر**. تهران: توس.
- ۲۵- _____ (۱۳۷۸) **هفتاد سال عاشقانه (تحلیلی از ذهنیت غنایی معاصر)**. چاپ اول. تهران: تیراژه.
- ۲۶- ندا، طه (۱۳۸۷) **ادبیات تطبیقی**. ترجمه هادی نظری منظم. چاپ دوم. تهران: نشر نی.

Archive of SID